

متن پرسش

سلام: استاد من به سوالی برام پیش اومده. وقتی فلسفه غرب را نگاه می‌کنیم مشاهده می‌کنیم انسانهایی با استفاده از نام فیلسوف خزعبلات و اراجیف تحویل مردم داده اند که کاملاً اراجیف بودن سخنانشان و متوهم بودن و مشکل روانی داشتن این افراد واضح است، چرا ما هم اینگونه افراد را (مثل دیوید هیوم و ...) در صف فیلسوفان که حقیقت یاب و حقیقت گو بوده اند غلمداد می‌کنیم و به آنها لقب فیلسوف می‌دهیم در صورتی که آنها سوفیست و مغالطه گر و بیمار هستند؟ چرا تفکرات بیمار اینگونه افراد را در کتابهایمان می‌آوریم و بعد رویش بحث هم می‌کنیم و توضیح واضحات می‌دهیم؟ چرا خود به دست خود افرادی که اینگونه کتب را می‌خوانند به وادی شک هدایت می‌کنیم و بعد در صدد رفع شک آنها بر می‌آییم؟ آیا نباید در کتبی مثل کتب فلسفی مراقب بود و احتیاط کرد و هر مطلبی را نیاورد؟ متأسفانه من چندین بار دیده‌ام کسانی را که با نیت کسب یقین و حقیقت وارد وادی فلسفه شده‌اند و با خواندن تفکرات بیمار اینگونه مغالطه‌گرها مثل هیوم و... خود در وادی خطرناک شک و الحاد گرفتار شده‌اند، متأسفانه در کتب فلسفی اینگونه تفکرات به جای اینکه در آخر کتاب و یا بعد از اینکه خواننده کتاب یک کلیت و نظم فکری پیدا کرد بیاید در همان ابتدای کتاب این تفکرات بیمار آورده شده و ذهن برخی از افراد را مشکوک می‌کند و به هم می‌ریزد. آیا لازم است ما در فلسفه بیاییم بگوییم افرادی بوده‌اند مثلاً فلان امر بدیهی را شک یا انکار کرده‌اند و بعد در صدد توجیه و توضیح و رفع آن افکار بیمار و پوچ در آییم؟ به نظر بنده این برای کتب فلسفی ایراد است.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: متأسفانه شرایط امروز دنیا آن است که ما نمی‌توانیم چشم خود را نسبت به حرف‌های چنین افرادی ببندیم. علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» چون ملاحظه می‌کنند چنین حرف‌هایی در سطح جامعه و بین جوانان تحصیل‌کرده‌ی ما مطرح می‌شود، احساس وظیفه می‌کنند جواب دهند و چه خوب است قبل از آن که ذهن افراد گرفتار آن شبهات شود ما آن شبهات را به طور صحیح مطرح کنیم و اشکالات آن‌ها را بنمایانیم تا ذهن مردم از آلوده شدن به آن‌ها مصون باشد.

موفق باشید